

# میزگرد:

## آسیب‌شناسی انقلاب اسلامی

با حضور آقایان: استاد جلال‌الدین فارسی، دکتر هرمداس باوند، دکتر حاتم قادری

📖 آسیب‌شناسی Pathology در مقام یک مفهوم، نال پر مدلولی است که در حوزه تلاش‌های فکری و خردورزی تجربی و به طور روشن‌تر در محدوده علم پزشکی مطرح است و از این مرکز به پیرامون تسری پیدا کرده است. از سوی دیگر باید عنایت داشت که آسیب‌شناسی یک مفهوم مشروط است، یعنی شناسایی خود آسیب در مقام موضوع و ما به ازاء «شناخت» در گروه فهم دیگری است که «آسیب» به واسطه ادراک روشن از آن، شفافیت یافته و مدلول‌های خود را خواهد یافت. و آن مفهوم چیزی نیست جز دانشواره «سلامت» با اسم فاعل «سالم» و شناسایی؛ آسیب هر موضوع، پدیده و وضعیتی در گرو شناخت وضعیت سالم و به واقع حالت طبیعی پدیده مورد نظر است. اگر بخواهیم از منظر دیگری به این نکته توجه نموده و پرسش خود را مطرح کنیم به این جمله از لاکاسانی جرم‌شناس و آسیب‌شناس مشهور رجوع می‌کنم که می‌گوید: هر جامعه‌ای آسیب‌ها و به واقع مجرم مخصوص به خود را داراست. حال با قبول چنین منظری از جناب دکتر قادری تقاضا می‌گردد تا به این پرسش پاسخ دهند که از انقلاب اسلامی چه تعریفی عرضه می‌کنید؟ آسیب‌شناسی انقلاب اسلامی را چگونه تعریف و دقایق آن را چه می‌دانید؟

**دکتر قادری:** من عقیده شخصی خودم را بازگو می‌نمایم، به نظرم ارائه تعریف در مورد انقلاب به گونه‌ای که مورد اجماع باشد کار مشکلی است. انقلاب را می‌توان به انقلابات مدرن و پیشامدرن تقسیم کرد ولی فرضاً چگونه می‌شود بین انقلاب فرانسه،

تعاریفی که معمولاً در جامعه‌شناسی سیاسی گفته می‌شود این است که حرکت عظیم مردمی که شتاب دارد و معمولاً با خشونت همراه است، و به تغییر کلی نظام سیاسی - اجتماعی منجر می‌شود انقلاب نام می‌گیرد، آنها یک تعاریفی است که بیش از آنکه بخواهد ویژگی‌های خاص انقلاب را برساند بیشتر در تمایز انقلاب از پدیده‌هایی مثل کودتا، اصلاح و... می‌تواند مفید باشد. به نظر می‌رسد قبل از این که انقلابات را تعریف کنیم یا به بحث بگیریم هیچ اجماعی در رابطه با تعریف انقلابات وجود ندارد. به عنوان مثال چیزی که در مصر سال ۱۹۵۲ اتفاق افتاد یک انقلاب است یا انقلاب نیست؟ یا آنچه که در سال ۱۹۴۱-۱۹۴۰ در ایران اتفاق افتاد انقلاب است یا خیر؟ آنچه که ما از آن به عنوان انقلاب صنعتی نام می‌بریم چه وضعیتی دارد؟ تا جایی که من می‌توانم تشخیص دهم حادثه‌ای که در ۲۲ بهمن ۵۷ شاهد آن بودیم یک انقلاب است. یعنی همان خیزش مردمی را دارد. خشونت در آن نهفته یعنی با تغییر نظام به شکل خشونت‌بار همراه است و سعی بر این دارد که بنیادهای سیاسی - اجتماعی موجود با وقوع آن تغییر کند.

به نظر می‌رسد دو گونه آسیب را بتوان در مقوله کلان تقسیم‌بندی کنیم. یک آسیب، این که می‌خواهیم ببینیم آیا در واقع دعای انقلاب یک دعاوی رستاخیزی و غایت‌گرایانه است و این دعاوی می‌خواهد بیاید و یک مهر ابدی بر تحولات بزند. آن گاه باید دید این دعاوی غایت‌گرایانه با تحولات با گذر زمان، باشند‌ها، چه وضعیتی را پیدا کرده است؟ در رده دوم، آسیب‌ها برمی‌گردند به این دسته‌بندی که انقلاب در زمانه خودش تا چه حد می‌تواند مشکلات جاری و مشکلات ساختاری را حل کند. من بین این دو، تفکیک قائل می‌شوم. البته این دو با هم دادوستد می‌کنند، نمی‌خواهم بگویم که دیوار و سد سدی بین آنها برقرار است، به عقیده من اگر بخواهیم طبقه‌بندی را در باب انقلاب اسلامی ایران اعمال بکنیم یک دسته از آسیب‌ها به این برمی‌گردد که انقلاب اسلامی ایران می‌خواست یک انقلاب غایت‌گرایانه باشد، به نوعی ختم یکسری تحولات باشد و آغاز نوینی را با توجه به دعاوی دینی و منجیانه برای بشر رقم بزند. آیا این می‌تواند صحت داشته باشد؟ اگر صحت داشته باشد با آن دیدگاهی که انقلاب را صرفاً با همه ابعاد و عظمتش یک پدیده‌ای می‌گیرد در راستای دیگر تحولاتی که برای یک

جامعه روی می‌دهد و به نوعی خودش می‌تواند در تجربه جهانی بشریت سهیم باشد. در چه وضعیتی قرار می‌گیرد. این یک چالش است؛ یعنی آن ابدیت سنجی و ابدیت‌گرایی با این وضعیت گذرا همدیگر را به چالش می‌کشند. در قسمت طبقه‌بندی دوم، من فکر می‌کنم که انقلاب اسلامی ایران در حال حاضر در سه رده کلی، آسیب‌هایی متوجه‌اش است که من فقط رده‌ها را برمی‌شمارم و اگر نیاز باشد در توضیحات بعدی به آنها اشاره می‌کنم.

اول این که انقلاب دعاوی دینی بود ولی عملاً به عقیده من به نوعی دین زدایی در جامعه منجر شد. نکته دوم این که انقلاب در شرایط کنونی نتوانست تولید فرم‌اسیون‌ها و شکل‌بندی‌هایی را بکند که مسائل بنیادی جامعه را مثل بحث‌های هویت، مشروعیت، جنسیت با انتظارات اقتصادی و غیره را بتواند حل بکند.

نکته سوم این که با وجود تلاش بسیار به نظر می‌رسد انقلاب اسلامی در حال حاضر فاصله ما را با جهان بیشتر کرده است. اگر از من پرسید به چه دلیل این تحولات روی داده است من دو دلیل کلی برای آن دارم یکی ضعف تئوریک که در واقع بنیانگذاران و دست‌اندرکاران انقلاب نتوانستند جهان معاصر را شناسایی بکنند، دوم آن ضعف‌های ساختاری را که ما یک کشور در حال گذار هستیم و به دلیل ضعف مدیریتی، توانایی مدیریت بحران یا حل مسائل ساختاری خودمان را نداشتیم. این کلیاتی بود که من می‌توانستم بگویم حالا در مورد جزئیات آن می‌توان نکات بیشتری گفت.

📖 با توجه به تقسیم‌بندی آقای دکتر قادری، نگاهی داشته باشیم به دیدگاه‌های مختلف در مورد آسیب‌شناسی، به طور مثال از منظر طرفداران تحلیل گفتمان با گرایش‌های پست مدرنیستی، دو رهیافت را در آسیب‌شناسی ملاحظه می‌کنیم، درون‌گفتمانی و بیرون‌گفتمانی، یعنی یک بار از درون آسیب‌ها را می‌نگریم و یک بار از بیرون، نگرش از درون تبدیل به یک آسیب می‌شود، اما وقتی از بیرون نگاه می‌شود پیامدها مطرح می‌شود. در حقیقت پیامدهای پدیده انقلاب اسلامی در سطح منطقه‌ای، داخلی و بین‌المللی مدنظر قرار می‌گیرد. استاد جلال الدین فارسی لطفاً بفرمایید آسیب‌های مطرح را در درون این گفتمان چگونه می‌بینید؟

استاد جلال‌الدین فارسی: آسیب‌شناسی انقلاب اسلامی، یا به طور کلی آسیب‌شناسی انقلاب، باید مفهومش روشن شود و وقتی مفهوم آن روشن می‌شود می‌توانیم بحث و اندیشه و گفت‌وگو را درباره‌اش شروع بکنیم این است که تعریف دقیقی برای انقلاب پیدا کنیم و تعریف دقیقی برای انقلاب اسلامی که یک نوع از انقلاب می‌باشد. این چیزی است که پیدا نشده و یا کمتر آن را درک کرده‌اند و نشر نشده است همان طور که آقای دکتر قادری فرمودند انقلاب واژه‌ای است که در ادبیات غرب و ادبیات جهان بر پدیدارها و حوادث مختلفی اطلاق می‌شود از انقلاب صنعتی گرفته به انقلاب در روشهای علمی گرفته تا انقلابی که مثلاً با خشونت است و یا به شکل کودت است یا انقلابی که مردم در آن شرکت دارند که در آنهم طبقات مختلف مردم می‌توانند شرکت داشته باشند. همین طور جامعه‌شناسان انقلاب و کالبد شکافان انقلاب گفته‌اند انقلاب یکی از آن واژه‌های نادقیق است. این واژه نادقیق در واقع به مفهوم آن اشاره دارد یعنی مفهوم انقلاب نادقیق است در هر کاربردی، بنابراین ما باید روشن کنیم که مقصود ما از انقلاب چیست؟

در تعاریفی که برای انقلاب کرده‌اند انقلاب را یک موجود می‌انگارند و این خطاست در این تعریف از فاعل اجتماعی غفلت می‌کنند و آن را نادیده می‌گیرند. اگر فاعل اجتماعی را نادیده نگیرند معلوم می‌شود که آسیب چیزی است که بر انقلاب وارد نمی‌آید بلکه بر فاعل اجتماعی که آفریننده انقلاب است، تعلق می‌گیرد. از همین جا اختلاف در بحث پیش می‌آید. یعنی ما چیزی به نام آسیب‌شناسی انقلاب نداریم. آسیب‌شناسی در عاملان اجتماعی داریم، عاملان اجتماعی که پدیدآورندگان انقلاب هستند. تعریف دقیق انقلاب این است که عرض می‌کنم. من از دهه ۱۳۳۰، سه تعریف برای انقلاب داشتم، که یکی در کتاب تکامل مبارزه ملی است. در آن کتاب این چنین انقلاب را تعریف کرده‌ام: فرایندی مردمی یا اجتماعی است از تحولی تکاملی که دارای چهار مرحله است. یک مرحله مبارزات اعتقادی، سیاسی، اجتماعی و روانی مسالمت‌آمیز؛ دوم مرحله تدارکات انقلابی؛ سوم مرحله قیام و مبارزه مسلحانه؛ چهارم مرحله تحولات انقلابی پس از پیروزی.

سالها بعد در کتاب «انقلاب اسلامی و سازماندهی اجتماعی» یک تعریف دیگر از انقلاب کردم: انقلاب یک حادثه طبیعی نظیر زلزله نیست، حادثه‌ای اجتماعی است که

مردم آگاهانه به آن مبادرت می‌ورزند، آنهم با اراده‌ای که طی سالیان دراز و گاهی دهه‌ها تکوین پذیرفته، در میان مردم تعمیم یافته، از نسلی به نسلی منتقل گشته، به تدریج تقویت و راسخ شده است. اراده تحول انقلابی و اراده تغییر حکام و ساختار سیاسی. این اراده در شرایط خاصی شکل می‌گیرد. این همان مسئله موقعیت است و شرایط در جامعه که جامعه‌شناسی بر همین پایه استوار شده است. منتهی با این تفاوت که در جامعه‌شناسی این موقعیت را دقیق نمی‌توانند مشخص کنند و در تعیین این موقعیت دچار اشتباه می‌شوند از مارکسیسم گرفته تا بقیه جامعه‌شناسی‌ها. من این شرایط را این طور تعریف کردم: این اراده در شرایط خاصی شکل می‌گیرد، در شرایطی که علائق عالی‌ای در گروه اجتماعی بزرگ پرشمار و با نفوذی پدید آمده باشد و در پی و به سبب آن، انتظارات همیشگی و طبیعی مردم [همین «توقعات و مطالبات مردم» این جا ریشه مطالبات، انتظارات و توقعات است] یا انتظارات عالی‌ جدید از حکام و نظام اجتماعی موجود برآورده نشود. انتظارات عالی‌ جدید چیزی است که از حکام و نظام اجتماعی موجود بر نمی‌آید یا اگر هم برآید چون با علائق پست و منافع و مطامع آنان در تعارض است به آن وقعی نمی‌دهند. یعنی تضاد علائق یک گروه پست اجتماعی یا حاکم با علائق عالی‌ این مردم که به طور آگاهانه در خود آنها تکوین پذیرفته و موجب ایجاد شخصیت شده است، این‌ها از داشتن منش دنیا داران، منش استکبارانه، منش دون جانوری که تن به این سلطه‌ها می‌دادند از این منش به شخصیت انسانی، و شخصیت راستین و شخصیت انسانی که در حیات طیبه به سر می‌برد - یعنی انسان دین‌دار - اعتلاء پیدا کردند. پس این فرایند، درست است که اجتماعی است و در یک گروه اجتماعی حادث شده است اما یکایک افراد به تدریج و در طول زمان به این فرایند می‌پیوندند. در بعثت‌ها، نخست در پیامبر رخ می‌دهد و سپس در پیروانش. این که می‌گوید این اولین مؤمن یا دومین مؤمن بود اشاره به آن است که این علائق عالی‌ای که متناسب با فلسفه حیات داشته باشند و اراده حیات طیبه کرده باشند سبب شده که به او بپیوندند. پس ملاحظه می‌فرمایید که این‌ها این رخدادها در پیوند جامعه‌شناسی و جامعه‌شناسی سیاسی و جامعه‌شناسی انقلاب و به طور کلی جامعه‌شناسی با انسان‌شناسی شکل می‌گیرد و به همین دلیل است که اسلام و انسان‌شناسی و جهان بینی او توانست موجد این نیروی عظیم انقلابی بشود و این تجربه حیرت آور را به بشر عرضه بکند و رهایی

از این سلطه طاغوتی که آن را همه سرنگون ناپذیر می‌پنداشتند و ابرقدرتها حامی آن بودند و هیچ تحلیل‌گر انقلابی و هیچ جامعه‌شناسی و هیچ مفسر سیاسی و فیلسوف سیاسی غربی نمی‌توانست این را پیش‌بینی کند رخ داد. حال ببینیم که انسان - جامعه‌شناسی و حیانی از فرد انسان چه تصویری ارائه می‌دهد؟ - جامعه‌شناسی برخلاف انسان‌شناسی غربی است که انسان را شنواره می‌بیند یا بعضی از نظریاتشان انسان را گوسفندوار می‌پندارند و می‌گویند این توده‌هایی که از هیتلر و موسولینی و امثال استالین پیروی کردند گوسفند هستند، چگونه می‌شود که دهها و صدها میلیون نفر تابع یک نفر باشند. یعنی انسان را به منزله یک موجود بی‌کرامت و نادان و ابله می‌بینند که پیرو این‌ها می‌شود و این را تعمیم بر کل بشر می‌دهند. در یک جامعه‌شناسی هم گرگ و ارگی آدمی مطرح است. «تامس‌هابز» می‌گوید: «انسان گرگ آدمی است» یعنی همه بشریت را گرگ دیده که باز هسته مرکزی این نظریه همان شنوارگی است. آدمیان را یکسان دیدن و به تنوع آدمیان قائل نشدن و کفرورزیدن، سیر انسان از اسفل السافلین را تا اعلا علیین - به فرمایش امام(ره) - نادیده گرفتن، منکر و کافر به رشد و تعالی آدمی شدن، منکر سیر تقرب الی الله شدن، همه این‌ها مبانی انسان - جامعه‌شناسی غربی - است. لکن انسان‌شناسی و حیانی بر پایه تنوع آدمی و تعامل امکانات ساختاری و محیطی او، نهاده شده است و می‌تواند برای این ارتقاء از هشت حالت اسارت به هشت حالت آزادی برسد و از اسفل السافلین و از گرگ بدتر و مستکبر شدن و دنیادار شدن و مورچه و موریانه و هر خنزیر پست شدن به انسان دیندار و آزاده تبدیل شود توجیه و تفسیر داشته باشد. هم می‌تواند سقوط آدمی را از هشت حالت آزادی به هشت حالت اسارت توجیه بکند؛ نیز این را که به چیزی تبدیل شود که هیچ حیوانی هم آن جور نیست.

نظریاتی که در غرب وجود دارد به تنوع مردم قائل نیستند. آنها معتقدند، مردمی که انقلاب می‌کنند، مردمی هستند به نام انقلابی که خشونت می‌کنند. یک گروه را حاکم می‌نمایند و یک گروه دیگر را سرنگون می‌کنند. انقلاب را این طور می‌بینند، چون به شنوارگی افراد قائل هستند و به تحولات آدمی قائل نیستند. بر همین اساس است که آنان نمی‌توانند بگویند چرا در فرانسه مردم ده سال پیش‌تر انقلاب نکردند، پنجاه سال زودتر انقلاب نکردند؟

نقطه گره‌ای نظرات استاد جلال الدین فارسی و جناب آقای دکتر قادری این است که به هر ترتیب انقلابها شعارهایی را مطرح می‌کنند. انقلاب اسلامی هم شعارهایی غایت انگارانه داشته است، انقلاب اسلامی به عنوان یک انقلاب توحیدی که حاکمیت الله را به جای حاکمیت طاغوت مستقر نمود و با تاکید بر عدالت اجتماعی شعار استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی را مطرح کرد که این شعار از بطن این اپیستمه و تئوری و سامان دانایی برخواست که دین می‌تواند تمام اینها را شامل شود و در حقیقت Nodal Point گفتمانی بوجود آورد. البته دیدگاههای متفاوتی هم وجود دارد. اگر دیدگاه هابس هست، دیدگاه لاک و روسو هم وجود دارد. ممکن است ذهنیت‌های بازدارنده در برابر دگرگونی وجود داشته باشد. ما دیدگاههایی داریم که به انقلاب نگاهی منفی دارند. نظرگاهیهایی که انقلاب را انحراف از مسیر طبیعی تاریخ می‌دانند، یا دیدگاههای توهم معنایی یا تئوری آسیب‌زایی انقلاب... به هر ترتیب آنچه که امروز مطرح است این است که این شعارها به دنبال چه اهدافی بود؟ واقعاً این شعارها غایت انگارانه بود؟ به عبارتی انقلاب آمد تا دعاوی را پاسخگو و بافتی را به جامعه عرضه کند که بتواند نیازهای واقعی مردم را که رژیم قبلی نتوانسته بود پاسخگوی آن باشد، را تامین نماید. پس از طرفی ما شعارهای ارزشی و انقلابی داریم که باید به آن تکیه کرد. ضمن اینکه باید دید آنها چه بودند؟ از طرفی شعور اجتماعی و بیداری ملت مطرح است. باید در این دو وجه بررسی نماییم که چه آسیب‌هایی به آن شعارها وارد آمده است؟ آیا آن شعارها راه صحیح خود را پیموده؟ یا به آن شعور اجتماعی ضربه وارد آمده است؟

**دکتر قادری:** من می‌گویم انقلابات دو حیطه آسیب دارند ۱- دعاوی فرازمانی آنها چگونه می‌تواند با زمان بندی آن جور در بیاید. ۲- بر مشکلات زمانمندی و تاریخمندیشان چگونه می‌توانند غلبه کنند. این دو حرف اصلی من است. این را خیلی ساده در حوزه انقلاب اسلامی آورده‌ام. که چگونه می‌توان این غایت‌گرایی را با تاریخمندی حل کنیم، آیا توانسته‌ایم یا این که، یک مرحله عبور است. دوم آن قسمت‌هایی که تاریخمندی است به عقیده من دارای آسیب جدی است، یعنی فاصله گرفتن با جهان، حل نشدن مشکلات ساختاری و آن دین‌زدایی که شعار قانونی و صوری قضایا بوده است.

**استاد جلال الدین فارسی:** دین گریزی که جناب آقای دکتر قادری به آن اشاره نمودند یک بار به صورت پدیده‌ای است که انسانهای بسیار متعالی این طرز حکومت را. این روحانیت موجود را نمی‌پسندند، و از آن سر می‌خورند، بدون این که از اصل حق و از این شعارها و آرمانها دست بردارند، این یک نوع دین گریزی نیست بلکه یک نوع نفرت است که گریز از خطاهاست نه گریز از اصل. ولی ما یک دین گریزی، انقلاب گریزی، آزادی گریزی - به قول اریک فروم - اینهایی داریم که هم در جامعه‌ای که انقلاب در آن رخ داد، وجود داشته و هم امروز وجود دارد. حال باید دید این دین گریزی مورد نظر آقای قادری از کدام مقوله است. این جا باز با انسان‌شناسی روبه‌رو می‌شویم ما همین انقلاب را می‌گوییم نمونه‌ای از صدر اسلام است، آنجا در جامعه صدر اسلام دین گریزانی هستند که خداوند در قرآن به صورت تاریخ انقلاب درباره آنها حکایت می‌کند. آیا این دین گریزی، این یک پدیده‌ای است که چون پیامبر اکرم (ص) خوب اداره نکرد در پرتو وحی، این دین گریزان پیدا شدند «كَانَتْهُمْ حُمْرٌ مُسْتَنْفِرَةٌ» ﴿فَرَّتْ مِنْ قَسْوَرَةٍ﴾؟ امروز هم پدیده دین گریزان را ما باید این گونه تحلیل کنیم یعنی چیزی است متنوع، نظر به کدامیک از اینها داریم؟ آیا کسی هست که از کل انقلاب و آرمانهایش و جهان بینی اش و وحی و از خود اسلام و معارف دینی نفرت می‌کند و چه اندازه نفرت دارد؟ و این نفرت کردن به علت خطاهای مدیران انقلاب است یا به علت کمی دانش اوست؟ یا به علت احاطه‌ای که بر اسلام دارند این نظریه را مطرح کرده‌اند؟

پس به این ترتیب، بحث منطقه و حوزه‌های آسیب‌پذیر شروع می‌شود. شما مناطق آسیب‌پذیر انقلاب را چه می‌دانید؟ من از نظریه «چامسکی» استفاده می‌کنم شما یک آرایش شکلی و یک آرایش منطقی دارید، انقلاب اسلامی به این ترتیب در آرایش منطقی آمد و انقلاب توحیدی را مطرح کرد و با مطرح کردن انقلاب توحیدی شعارهای خوبی عرضه کرد و حضور گسترده مردمی را در پی داشت. انقلاب، یک پدیده‌ای است که عده کثیری از مردم در آن مشارکت دارند، ما نمی‌توانیم بگوییم صد درصد مردم ولی کمیت قابل تأکیدی واقعاً در انقلاب است و مفهوم انقلاب ناظر بر گستردگی حضور مردم است. با توجه به این امر جناب آقای دکتر باوند، بفرمایند مناطق آسیب‌پذیر در این شکل آرایشی در کجاست؟ یعنی رها شدن مردم و گریزشان از آن شعارهای قدیمی انقلابی



است یا این که انقلاب اسلامی ایجاد شد و در شکل انقلاب مردم آمدند و مطالباتی داشتند و غایت برایشان مطرح شد. به قول «پولاک» ایدئولوژی انقلاب می‌آید در فراسوی دیدگان آنها یک جهان دیگری را ترسیم می‌کند که برای رسیدن به آن جهان مردم به صحنه می‌آیند و در صحنه حضور پیدا می‌کنند لذا دور شدن مردم از آن شعارها به دلیل آسیب‌پذیری خود شعارها بود یا آسیب‌پذیری شعور اجتماعی مردم بود؟ حاصل انقلاب اسلامی، جمهوری اسلامی شد. جمهوری اسلامی آمد این Syntax را فراهم آورد تا بتواند آن شکل منطقی را با شکل آرایشی شعارها درهم بیامیزد و به یکدیگر وصل کند و شکل جدیدی را در مجموع بوجود آورد که بتواند به آن اهداف و غایت‌ها برسد. این مناطق آسیب‌پذیر به عقیده حضرت‌عالی در کجا قرار دارد؟

**دکتر باوند:** کلمه انقلاب واژه‌ای است که از علم نجوم وارد شده است. ولی آنچه که به اصطلاح انقلاب است یکی در بعد Interactionism انقلاب و دیگری Interorganism است. آنچه در بعد Interactionsim صحبت می‌شود تحت عنوان انقلاب کشاورزی، انقلاب آبیاری، انقلاب بازرگانی، انقلاب صنعتی، علمی، تکنولوژی و انقلاب اطلاعات و غیره است. آنچه در بعد Inter organism مطرح است که در آن صحبت از انقلاب است البته در گذشته شاید تا قبل از انقلاب کبیر فرانسه از واژه انقلاب به عنوان یک پدیده مثبت و هدفدار با یک اهداف غایی بررسی نمی‌شد. در ادبیات ما از آن به عنوان فتنه یاد می‌گردید و حتی از نظر ارسطو و افلاطون انقلاب به عنوان بلوا و فتنه و غوغا یا بیشتر همان «فتنه» از آن یاد می‌گردد. وقتی سعدی می‌گوید:

وقتی افتاد فتنه‌ای در شام **تال جامع علم** هرکه را از گوشه‌ای فرا رفتن

یک انقلابی را بیان می‌کند.


و اما مسئله Inter organism که بعد از انقلاب کبیر فرانسه به عنوان یک دگرگونی بنیادی و ساختاری در زیربنای اقتصادی-اجتماعی، فرهنگی به طور کلی مطرح شد که آنرا بازم تقسیم می‌کنم به دو نوع انقلاب؛ یک روندی است که از سوی بعضی از افراد، در قبال تحولات جهانی و فرایند توسعه تمدن بشری در رابطه با جامعه خاص خودشان مطرح می‌شود. یعنی جوامعی که دچار نوعی توقف نسبی تاریخی می‌باشند و برآنند که این عقب‌ماندگی را در یک جهش بزرگ ترسیم کنند. این آن چیزی است که «بیسمارک»

معتقد است که در آلمان انجام گرفت و نهایتاً به توسعه و وحدت آلمان منجر شد یا آنچه در ژاپن صورت گرفت می‌گویند از جمله انقلابی است که از زبرین است. انقلاب زیرین که مورد بحث ماست از نوع انقلاب‌هایی است که به اصطلاح یک دگرگونی بنیانی و ساختاری تمام و کمال با مشارکت اکثریت مردم صورت می‌گیرد. یعنی مردم به یک مرحله از آگاهی تاریخی می‌رسند که برآنند که از لحاظ نیل به اهداف و یا توقعات و انتظارات مورد نظر، که نظام موجود نمی‌تواند پاسخگوی این انتظارات و خواسته‌ها و توقعات باشد اقدام به یک حرکت جمعی یعنی زیرین برای دگرگون‌سازی این نظم و نسق حاکم بر اجتماع، می‌کنند.

البته انقلاب‌ها همان طور که اشاره فرمودند بعضی‌ها اهداف غایی دارند. من فکر نمی‌کنم انقلاب اسلامی دارای هدف غایی به آن ترتیبی که فرض کنید در انقلاب «کاپیتال لیبرالیسم فرانسه» یا حتی «انترناسیونال سوسیالیسم روسیه» وجود داشت، وجود داشته باشد. بلکه یک رنسانسی است برای به اصطلاح احیای آن نظم و نسقی که معتقد بودند در یک مقطعی تاریخی پدیدار شده است و هم اکنون نیز می‌تواند پاسخگوی مشکلات جامعه بشری باشد. به همین دلیل به آن واپس‌گرا یا بنیادگرا می‌گویند: یعنی چیز جدیدی را عرضه نمی‌کند. فکر می‌کند در گذشت زمان یک تحولی در چارچوب نظام اسلامی شکل گرفته است. انحراف‌هایی بوجود آمده است. این انحراف‌ها در روند تاریخی بعدی به وجود آمده است. در اینجا حرکتی شروع می‌شود، برای رنسانس آن، برای بازگشت به آن ارزشهای منزّه شده تلاش انقلاب صورت می‌پذیرد. اینها معتقدند اگر چنین ارزش‌هایی با آن خصوصیات اولیه حاکم شود جامعه بشری آن توقعات و انتظارات خودش را می‌تواند درک کند و این نوعی سعادت است.

به خصوص این را در قبال دو روند به اصطلاح لیبرال دموکراسی غربی یا انترناسیونال سوسیالیسم یا سوسیالیسم شرق مطرح می‌کنند و معتقدند که این دو ناموفق بودند ولی احیای ارزشهای اسلامی را می‌توان جایگزین این نگرش‌ها نمود. خوب، ضمن این که نوعی پیام universal است و حوزه‌ی جهانی دارد، می‌خواهد اشاعه ارزشهای انقلاب اسلامی نماید نه به عنوان این که ارزشهای نوینی را به وجود آورد. قسمتی از ارزشهای انقلاب‌های دیگر دنیا را نیز استقراض کرده - به خصوص انقلاب سوسیالیستی - و با اعتقاد به ارزشهای مذهبی و اسلامی سعی کرده یک فرایند جدیدی

را بوجود و عرضه نماید که به نظر من با توجه به این که یک پیام غایبی ندارد برای جامعه بشری، مثل پیامهای انقلاب‌های دیگر - موفق شوند یا نشوند - دارا نبوده است. بنابراین با دو چالش و آسیب‌پذیری روبه‌رو می‌شود اول اینکه چیزی است که در نظم و نسق جهانی و مسائل و مشکلات جهانی مشاهده می‌شود و نمی‌تواند پاسخگو باشد. دوم این که با توجه به مسائل و مشکلات درون خود جامعه که سبب بروز انقلاب شده در آن مقوله هم نتوانسته پاسخگوی مسائل و مشکلات و توقعات مردم باشد. بنابراین با توجه به این نافرجامی‌ها و نارضایتی‌ها، همان طور که اشاره شد یعنی این آفت عدم مدیریت صحیح، عدم استفاده حتی از ارزشهای دینی براساس مقتضیات روز زمان، سبب نوعی دین‌گریزی می‌گردد. من بر آنم که در هر جامعه اگر این پروسه که در جامعه ما صورت گرفته، تحقق بیپذیرد، یک نوع جریان دین‌گریزی و یک تجدید نظر اساسی نسبت به ارزشهای اولیه‌ای که صورت انتزاعی و تجریدی داشت، حاصل می‌شود. بخصوص هم در قبال پاسخگویی به چالش‌های درونی که به تدریج حاصل شده و هم عدم توانایی به چالش‌های بیرونی. بنابراین من در حال حاضر انقلاب اسلامی را در یک حرکت سراسری می‌بینم که به خصوص از دو جهت در مظان چالش قرار گرفته است، هم از چالش درونی و هم از چالش بیرونی و یک همسویی به تدریج من بین این دو چالش می‌بینم. یعنی اگر نگاه بکنید این دو چالش در یک همسویی نزدیکی به هم دارد صورت می‌گیرد.

 آقای دکتر قادری، جناب عالی فرمودید که انقلاب اسلامی یک دعاوی دینی داشت و بحث هویت و مشروعیت و... فاصله ما با جهان را مطرح کردید، خواهشمند است توضیحات بیشتری در این ارتباط بیان فرمایید.

**دکتر قادری:** من با توجه به صحبت‌های آقای دکتر باوند، باید بگویم بخش اعظم آن را با هم همسو بودیم غیر از آن قسمتی را که ایشان نفی می‌کردند که انقلاب اسلامی ایران غایت‌گرا بوده باشد. من یک تفکیکی می‌کنم بین انقلابی که غایت داشته باشد یا اینکه universal می‌باشد. یعنی یک بار است که پیام، پیامی عمومی است به خاطر فراگیری آدمهایی را که در برمی‌گیرد و جوامعی را که شامل می‌شود و یک بار غایت‌گراست به

همین معنایی که در واقع نقشه و طرح و تدبیری برای بشر برای تعریف از انسان، از جامعه، سعادت، خیر و همه چیزهایی که بهرحال ربط دارد قائل است و فکر می‌کند رسیدن به آن در واقع همان فلاح و رستگاری است که باید به آن برسد. به نظر می‌آید که انقلاب اسلامی ایران، هم غایت داشته و هم دعوی universal و همچنین عمومیت داشته است، این که دکتر باوند می‌فرماید نوع «رنسانس» یا احیاء بود اتفاقاً به همین دلیل telos دارد یعنی لازم نیست این تلوس با بداعت، نوآوری همراه باشد یا - آن گونه که «خانم عارف» در تحلیل انقلاب فرانسه می‌گوید - یکسان باشد. یعنی دعوی عمومیت داشته باشد هرچند موفق نبوده، اما telos هم داشته است. ما اصلاً در شعارهای انقلاب دیدیم که با رجوع به آنها درمی‌یابیم که انقلاب پیوندی است با انقلاب منجیانه مهدویت گونه‌ای که در ایران به آن اعتقاد وجود دارد. در الگو و قاموس شیعه، مهدویت پایان یک عصر تاریخی است و بعدش شاید آخرت آغاز شود و دوباره یک دوره از سعادت انسانی در روی کره زمین سپری شود. حالا این بحث بعدی است به این معنا انقلاب Telos داشته و به همین خاطر است که نوعی بازگشت به گذشته هم بوده این Telos با بداعت همراه نبوده، فرق می‌کند با آنهایی که بخواهد با بداعت همراه باشد.

نکته‌ای هم جناب آقای فارسی فرمودند که آیا می‌پذیریم که انقلاب یک نقش تکاملی دارد؟ به عقیده من شخصاً خیر. یک نکته را هم مایلم اضافه کنم که در واقع یک تفاوتی بین کمال و تکامل قائل شویم. کمال یک مفهوم کلاسیک است که مسلمانان از آن استفاده می‌کردند، ارسطو، افلاطون، و دیگران نیز از این مفهوم استفاده نموده‌اند. تکامل بیشتر یک نگاه تاریخ شناسانه است که اوج آن را عمدتاً در قرون ۱۹ و ۲۰ می‌بینیم. یعنی در گونه‌های مختلف از دارونیسم گرفته از مارکسیسم گرفته و... تا امروز که مثلاً فوکویا ما بخواهد پایان تاریخ را بگوید. یعنی بین اینها فرق است و فرق این که انسان تحولاتش روبه پیش است. این تحولات می‌تواند هم پیچیدگی جامعه را دربر بگیرد و هم شکوفا شدن ارزشها را، اینها هم مفروضاتی دارد که باید این مفروضات حل شود. انقلاب اسلامی هم الزاماً انقلاب تکاملی نبوده به گونه‌ای که بخواهیم یک نگاه تکامل گرانه تاریخی به آن داشته باشیم.

اما در ارتباط با بحث دین‌گریزی که در سؤال جناب عالی هم وجود دارد، باید بگویم منظور ما از انقلاب اسلامی که دعوی سیاسی دارد، در پرتو تعالیم دینی، نظام اجتماعی،

سیاسی، اقتصادی، فرهنگی نمایندگی کند. آن هم دین در ایران که نص گرا بوده، فقه‌گرا بوده، پیش از این که حالت‌های مثلاً معنویت و عرفانی‌اش باشد، منصوص بوده، حالت جزمیت نصی در واقع به خودش گرفته است، قاعدتاً وقتی می‌گوییم دین‌گریزی می‌شود، در وهله اول نگاهمان به دعوی است که حکومت دارد و اذعان می‌کند که مردم را می‌خواهد به آن فرا بخواند. یعنی در واقع باید نگاه کرد آن دعوی نص‌گرایانه الان در جامعه نهادینه شده و مردم به سوی آن بیشتر گرایش دارند یا ندارند؟ من فکر می‌کنم که این دعوی با چالش روبه‌رو بوده و در برخورد با این چالش‌ها پیروز نشده است، در واقع در آینده خودش را بیشتر هم آشکار می‌کند. ولی آیا این در واقع معنایش این است که مردم در آینده به طور کلی بی‌دین می‌شوند؟ خیر، عده‌ای ممکن است به جای این که به تکالیف دینی روی بیاورند بیشتر به حالت معنویت در دین روی بیاورند. یعنی بیش از این که به تشریحات دینی روی بیاورند به پیام اصلی دین گرایش می‌یابند. عده‌ای هم ممکن است با قرائت‌های دیگری روبه‌رو شوند. ولی بخشی هم به عرف یا به تعبیری لائیسزم پیش می‌روند. در عرف‌گرایی خودش به معنای ضدیت با دین نیست. به معنای غیر دینی بودن، یعنی به این معنا بخواهیم نگاه کنیم. من فکر می‌کنم پاره‌هایی از جامعه ما به این سمت سو که من بیان کردم، دارد پیش می‌رود. در حالیکه آن قسمت‌ها برای افراد دیگر نیز وجود خواهد داشت.

من گفتم به خاطر همان نص‌گرایی و جزمیتی که تجمیل می‌شد، شرایط زمانه و پیچیدگی‌های روح و روان انسانها در آن شناخته شده نبود. به ویژه کسانی مدعی این نص‌گرایی بودند که به تعبیر من بیش از این که یک ذهن مدنی پویا در واقع معطوف به تحولات جدید داشته باشند بیشتر یک ذهنیت هیاتی و روستایی را نمایندگی می‌کردند که این می‌توانست با عقبه جامعه ما یعنی با میلیون‌ها آدمی که یک مقدار فاصله داشت با این شرایط مدنیت (چه از نظر مفاهیم و چه از نظر تأسیسات) در پاره‌هایی از تاریخ انقلاب سازگاری داشته باشد ولی هرچه جلوتر می‌رویم سازگاری اندک می‌شود و شکاف جدی در این جا ایجاد شده است. یعنی مدعیان نص در اساس از حمایت‌های گسترده به تدریج بی‌بهره شدند و بی‌بهره می‌شوند و آن تحولاتی را که ایجاد می‌شود دیگر نمایندگان مناسب خودش را برای این هیات حاکمه نمی‌یابد. آن یک حرف بود. یک حرف دیگر، که به همین معنا ربط داشت، این است که از یک انقلاب بر می‌آید که آن

معضلاتی را که ساختاری هستند اعم از ساختار اقتصادی، اداری، فرهنگی، جنسیت - که به عقیده من کاملاً مغفول مانده - با ساختارهای جدیدی که کاملاً تحت تاثیر تحولات تکنولوژی هستند، پاسخ گوید. یعنی انقلاب می‌خواهد بر همه این‌ها تاثیر بگذارد و ساختار سیاسی جدیدی بوجود آورد که پاسخگو باشد. آیا انقلاب واقعاً آزادیها، حرمتها، حقوق بشر و... را مورد تاثیر قرار داده است. آیا یک انقلاب می‌تواند شکل‌های مناسبی را عرضه کند، طوری که عامه مردم در بلند مدت احساس سازگاری و هماهنگی بکنند؟ این مشکل در تاریخمندی بود یعنی مشکلات تاریخمندانۀ انقلاب که با آن رو به رو شد. اما در رابطه با افزایش فاصله ما با جهان، منظورم صرفاً در بعد سیاسی آن نیست. من بیشتر در بعد تکنیکی و تمدنی قضیه را می‌نگرم. یعنی فکر می‌کنم یکی از آن برهه‌های تاریخی را که باید فاصله‌مان را و شکافمان را با جهان کم می‌کردیم، ما در حال از دست دادن آن هستیم و اگر این ادامه بیابد متأسفانه ما موقعیت‌های جهانی را بیشتر از دست خواهیم داد. ما الان از موقعیت ژئواستراتژیک خودمان استفاده می‌کنیم. پتانسیلی که بنیادگرایی دارد استفاده می‌کنیم ولی تعامل ما با مؤلفه‌های اصلی تمدن جهانی روبه کاهش است و این جمع و جور کردن و پر کردن شکاف اصلاً کار ساده‌ای نمی‌باشد که بتوانیم با شعار و بخشنامه و... آنرا انجام دهیم.



جناب آقای دکتر قادری اشاره داشتند به این که مدعیان نص آمدند و با مطرح کردن مطالبی، در واقع یک چارچوب ایدئولوژیک را ترسیم کردند تا جوابگوی نیازهای عالی مردم در آن زمان باشد، لذا نقطه آسیب‌پذیر به عقیده ایشان این است که به واسطه نبود ساختارهایی که بتواند نص را عملیاتی کند و ساختارهایی را بوجود آورد که بتواند پاسخگوی نیازها باشد، براساس آن نص، تصمیم‌گیری سیاسی دقیقی را بتواند انجام دهد. براساس آن نص بتواند آن ظرفیت‌های ضروری و گنجایش را داشته باشد که نیازهای زمان مردم را بتواند در قالب استراتژی‌ها، سیاست‌های عمومی و تصمیم‌گیری‌های سیاسی بازتابش شده از نص، پاسخ بدهد - آیا شما بدین امر معتقدید و تاثیر آن در این شکاف چه اندازه است؟ آیا اصل آسیب در این جا نیست که مردم به واسطه حل نشدن نیازهای واقعی‌شان از انقلاب، از انقلاب دور خواهند شد، این را چگونه ارزیابی می‌کنید و پاسخ می‌دهید؟

استاد جلال الدین آقای فارسی: اختلاف نظر ما مربوط به این است که من یک مقدار اعتقاد به انسان‌شناسی و حیانی دارم که متکی به تجارب بشریت در طول قرون و اعصار است و مرزهای امکانات آدمی را تشخیص دادن که این ساختار تعالی شناختی آدمی است که معمولاً کمتر کسی به آن آشنا است. از تحصیل کردگان غرب که اینها چند نوع ساختار آدمی را می‌شناسند مثل ساختار زیست شناختی، ساختار روان شناختی، ساختار معرفت شناختی و ساختار روان کاوی.

این ساختار تعالی شناختی بسیار عظیم است. من به استناد نصوص مقدس از قرآن، حدیث نبوی، نهج البلاغه و حتی صحیفه سجادیه که به عنوان نمونه یک از ده، یک از صد استفاده و استناد کرده‌ام آن ساختار تعالی شناختی را در یک کتاب ۷۵۰ صفحه‌ای بنام «اراده معطوف به حیات طیبه»، گردآورده‌ام. الان ملاحظه می‌فرمایید که ما با یک واقعه عظیمی که برای بشریت حیرت آور است مواجه شدیم و این واقعه خود پاسخگویی بسیاری از مسائل است که آن مسائل برای بسیاری از دانشمندان لاینحل بوده است و آن این که ملت ایران به فرمایش امام راحل یک تحول روحی عظیم پیدا کردند، یعنی یک انقلاب فرهنگی، یعنی این مردم دیگر مردم بعد از کودتای ۲۸ مرداد و مردم زمان رضاخان نبودند، یعنی تحول در مردم به وجود آمده، این تحول با ادعایی که انقلاب دارد یعنی انقلابیون، به این مضمون است که این هزار سال چنین تحولی در ایران رخ نداده و این تحول در ایران رخ داده نه در افغانستان و پاکستان و مالزی و مصر، یعنی اسلام ناب آمد این مردم را دچار این تحول کرد، یعنی مردم ارزش را پذیرفتند و به آن باور بستند و اراده حیات طیبه کردند همانچه که به اراده فرد بستگی دارد.

امام راحل(ره) می‌فرمایند: انتقال از اسلام آمریکایی به اسلام ناب محمدی(ص)، این انقلاب بزرگ رخ داد و مردم یکایک با اراده خودشان - بخشی از جامعه نه همه مردم - این بخش ایمان آوردند. این تحول، تحول تکاملی است. حال دکتر قادری می‌فرمایند با این که انقلاب را با عنوان یک تحول تکاملی و انتقال از پست به اعلی و از اسارت به آزادی، از زندگی جانورسانی به زندگی انسانی و حیات طیبه که فوق حیات انسانی است، اینها را مثل اینکه هیچ کدام را اهمیتی به آنها ندارند و یا کم‌اهتمام دارند. این که می‌فرمایند انقلاب را به عنوان یک تحول تکاملی نمی‌پذیریم، اصلاً تصور شخص ایشان از کمال چه است؟ به داروین ... کاری ندارم که آنها در زیست‌شناسی کمال را به کار

برده‌اند. این همه نخله‌ها و ادیان بشر ساخته آمدند، علمای اخلاق آمدند، فلاسفه سیاسی آمدند و یکی مثل «مارکس» می‌گوید من می‌خواهم یک شرایط اقتصادی - اجتماعی با الغاء مالکیت خصوصی و اجتماعی کردن توحید به وجود بیاورم که در آن شرایط پرولتاریا و... مسخ نشوند، یعنی منحل نشوند. «إِنْ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ»<sup>۲</sup> این همان نصی است که تا حالا هست و خواهد بود. این آرزوی مارکس و همه سوسیالیست‌ها بود. اگر کسی جریان رشد و تعالی آدمی را فراموش بکند دیگر نمی‌تواند انقلاب اسلامی را تعریف بکند و چیز دیگری می‌گوید که خیلی مسئله دار است. آنچه که باعث شد این نیروی سلطه‌گر منکی به استعمار و بیگانه سرنگون شود، این نیروی طاغوت، وجود یک نیرویی بود که قبلاً نبود، در یک هزار سال نبود. انقلاب ماهیتاً و در اصل تکامل و تحول و تعهدی است که این ملت پیدا کرده است تا چیزی شده که قبلاً نبوده است و ممکن است بعدها همان چیز نماند. این ملت هم همان‌طور که آقایان فرمودند یک چیز ثابتی نیست، از گروه‌های مختلف اجتماعی به وجود آمده است. اکثریت مردم این تعهد را باید پیدا کنند تا این توازن نیروها بنفع انقلاب و نظام انقلابی برهم بخورد. خوب همین جا نکته‌ای است. آقای دکتر باوند می‌فرمایند: توقعات و انتظارات بشریت، توقعات و انتظارات مردم. می‌خواهیم ببینیم این توقعات و انتظارات چه است؟ علائق مردم ثابت است؟ این را باید یک دیدی که طول تاریخ را و جغرافیای انسانی فرهنگ را در نظر داشته باشد جواب دهد. باید بگویم انسان خودش در طول عمرش تکامل می‌یابد، می‌تواند معکوس شود و انحطاط یابد یا تقرب الی الله و تخلق به اخلاق الهی پیدا می‌کند و آیا این رشد در انقلاب صورت گرفته یا نه اصلاً یک چیز موهومی است؟

ما اگر اینها را منکر شویم به شنوارگی و گوسفندوارگی و گرگ‌وارگی آدمی یا به اختصار از اینها قائل شده‌ایم. دیگر هیچ تعریفی در مورد انسان و امکانات ساختاری اش که مرزهای وجودی آدمی است نداریم. از نظر فلسفی ما این امکانات را منکر شده‌ایم، دیگر بحث ما ریشه‌ای نیست. ما دیگر نمی‌توانیم در مورد انقلاب که تحول آدمی است و براساس این تحولات توازن نیروهای اجتماعی - سیاسی بهم می‌خورد و طاغوت سرنگون می‌شود و ما باید یک نظام و روابط دیگری را در طول آن شعارها قرار دهیم، اظهار نظر کنیم. شما دائم می‌گویید شعارهای انقلاب. شعارهای انقلاب را که امام (ره) داد. یا انقلاب شعارها را نداد. طرح این شعارها جزئی از انقلاب است و این ملت که



رشد کرد شعار استقلال، آزادی و جمهوری اسلامی را داد. شما در تمام تعبیرها اشتباه می‌فرمایید. بله من هم مثل شما معتقدم افراد، یکایک، و گروه‌های اجتماعی که مردم یا ملت از آنها ترکیب می‌یابد دستخوش تغییر و تحول می‌شود و الان هم شده است. شما نمی‌توانید بگویید که این جوانان فوتبال دوست را یکسری اغوا می‌کنند که برای شادی یا شکست یک حرکاتی را انجام دهند و بگوییم اینها یک انتظارات و علائق عالی‌های داشتند که پیامبران داشتند و این‌ها را انقلاب و مدیریت سیاسی جامعه نتوانست پاسخ بگوید و این واکنش آن است.

الان آقایان بفرمایند تا ما استفاده کنیم. ایشان که می‌فرمایند توقعات و انتظارات بشری، آیا این‌ها ثابت است؟ این بشریت همه یک نوع است؟ شنواره است؟ یا گروه‌ها و ملت‌های مختلفی داریم. چالش‌های بیرونی و جهانی آیا تهدیدات استکباری و دنیاداری، این‌ها افتخار نیست برای انقلاب و نشان می‌دهد که ما یک هویتی پیدا کرده‌ایم که سابق نداشتیم و اعتلاء پیدا کرده‌ایم، یا نه این مایه ننگ ماست؟ چالش‌های درونی از ناحیه صاحبان کدام علائق است؟ شما به انسان راستین معتقدید یا به انسان مسخ شده؟ این حداقل چیزی است که در غرب همه آن را پذیرفته‌اند. و این پیوند دارد با دین و با انقلاب اسلامی. شما می‌فرمایید وحدت این چالش‌های درونی و بیرونی؛ بله ما یک چالش داریم از ناحیه ستون پنجم و همان ضد انقلابی که همیشه بود و پرورش یافته و این وحدت دارد با دنیا داری و استکبار جهانی. این را ما قبول داریم. آیا وحدتی جز این را شما قائل هستید. اگر جناب‌عالی چیزی غیر از این وحدت مد نظر دارید آن وقت می‌تواند مورد بحث شود و ما چاره اندیشی کنیم برای این بحران مشروعیت که به وجود آمده است. ایشان می‌فرمایند انقلاب فاصله ما را با جهان بیشتر کرده با همین جهان صنعتی و تکنولوژی. یعنی ایشان نظرشان به آزادی در محیط طبیعی است، به آنچه که در قرن ۱۹ و ۲۰ اتفاق افتاده است. ولی سؤال من که اساسی‌ترین سؤال هم هست این است که آیا تنها جریان روبه رشد همین است که ما به طبیعت مسلط شویم یا نه؟ بشریت مسائل دیگری هم دارد؟ ما از این نظر با غرب هماهنگ نشده‌ایم. این یک مسئله است. اما این حرف که ما از یک سیر تعالی آنها، عقب مانده‌ایم این مسئله دیگری است. اینها باید روشن شود.

با توجه به مطالب آقای جلال‌الدین فارسی، انقلاب اسلامی با دیدگاهی ارزشی

فرهنگی حرکتی را انجام داد و سیستمی ایجاد کرد که تا ضمن پاسخگویی به نیازها، شعارهایش را اجرایی کند و بدین صورت مردم در همان طیف و حالت معنوی و شعور اجتماعی بوجود آمده در سیر انقلاب در خدمت انقلاب قرار گیرند، آیا این‌ها در فرمایشیون جمهوری اسلامی به چه میزان توانست عملی شود؟ این که مثال زده شد جوان ما در بعضی موارد از انقلاب دور می‌شود، آیا درون این جوان تحولاتی رخ داده است؟ یا آن سیستمی که آمده است تا پاسخگوی این جوان باشد، براساس ارزشهایی که برایش مطرح کرده و شعارهایی که عمومی بوده است مثل آزادی، برابری، برادری، حکومت اسلامی و مردمی، و تکیه بر شعار بنیادین استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی که مبین اراده بر گسترش عدالت است و حکومت مردمی را در نظر دارد. آیا این اهداف با فرمایشیون‌های موجود هماهنگی دارد؟ آقای دکتر باوند با توجه به پرسشهای جناب آقای فارسی، خواهشمند است در این اتمسفر پاسخ بفرمایید.

**دکتر باوند:** اجازه بفرمایید که بنده به نکته‌ای اشاره کنم. این بحث دین‌زدایی که مطرح شد باید بگویم این پروسه‌ای است که در کل جامعه بشری پدیدار شده و گریزناپذیر است. الان یک روندی بین مذاهب یعنی Religion و Religiosity پیدا شده. مسئله Religion آن ارزشهای سنتی مذاهب است که در قالب‌های نهادینه خاص خودش مطرح است.

Religiosity یک انتخاب آزاد ارزشهای معنوی است که برمی‌گردد به اصل آزادی تعیین سرنوشت فرد. یعنی فرد از آن وابستگی organic منسجم خود خارج شده و یک تصمیم‌گیرهای مربوط به ویژگی‌های شخصی خودش اتخاذ می‌کند و آن حتی در خارج از ایران نیز هویدا شده است، حالا با یک شکلی از ارزشهای عرفانی مطرح شده است. یعنی انسانها انتخاب آزاد ارزشهای معنوی را دنبال می‌کنند. ممکن است فرد پدرش کاتولیک باشد، مادرش پروتستان، ولی خودش براساس ارزیابی‌های شخصی خودش از محیط خارجی، یک ارزشهای معنوی ویژه‌ای را انتخاب می‌کند و این خیلی هم به سرعت در آمریکا و اروپا رشد پیدا می‌نماید و یا تجلیات عرفانی پیدا می‌کند. این احساس و انگیزه در بین فرد ایرانی هم به تدریج در حال مطرح شدن است. ممکن است آن شخص نقطه خاص انتخاب خودش را نیافته باشد ولی این دگرگونی در ذهنش شکل

می‌گیرد و هویدا می‌شود.

اما در مورد مسائلی که حضرت‌عالی مطرح فرمودید؛ من معتقدم انقلاب اسلامی پیامی غایی نداشته است که بشریت در طلب آن حرکت بکند و تمام این نکاتی که اشاره فرمودید انتزاعی و تجریدی است، همه این واژه‌ها (طیبه و...) زیباست ولی هیچ یک Translation و ترجمان واقعی و خارجی ندارد و ارائه هم نشده که واقعاً چنین تحقیقی را هم بیابد. شکی در این نیست که انقلاب اسلامی به نوبه خودش در حرکت جهت پیشرفت جامعه ما نقش داشته است، یک قشر خفته‌ای را بیدار کرده است که اینها دیگر به جایگاه اولیه‌شان بر نمی‌گردند Risparsive و پاسخگو هستند در تمام ابعاد. Instutation مذهبی که قرن‌ها در دو بعد متفاوت مطرح بود الان یک تجدید نظر اساسی در آن می‌شود. من معتقدم که به عنوان دین‌گریزی به شکل دیگری که به اصطلاح آن موانع تاریخی را از سر راه خودش بردارد. ارزشهای فرهنگی - تمدنی به شکل جدیدتری مطرح شده که قبل از انقلاب به صورت یک نگرش منفی بود، الان با یک دید مثبت و بی‌طرفانه سعی می‌شود ارزیابی شود و تمدن ایرانی از Tolalitic یعنی از آغازش تا این جا بازنگری می‌شود، قیچی نمی‌شود. از یک مقطع خاص تا مقطع دیگر و در پیوند جهانی سعی می‌کنند ارزشهای الهام گرفته از تمدن ایرانی را با ارزشهای امروز بتوانند یک پیوند منطقی دهند و در این پویایی که جامعه بشری حرکت می‌کند روند غایی - حالا من فوکویامایی باور ندارم که پایان تاریخ است - ولی معتقدم این در جهت حرکت تکاملی نسبی تاریخی خودش جلو خواهد رفت، این پیوند من فکر می‌کنم برقرار می‌شود و ما با ارزشهای مثبت جامعه بشری، نظام بین‌المللی یک پیوند نزدیکی پیدا می‌کنیم. ضمن اینکه تنوع‌های ارزشهای فرهنگی جوامع هم غنی و پررنگ می‌شود. و این نقاطی که حضرت‌عالی فرمودید پاسخ دهید حالا من نمی‌دانم همه آنها انتزاعی بود، من چیز ملموسی ندیدم که پاسخی در قبال این نکات جناب‌عالی فرمودید، بگویم. یعنی به عنوان الگویی بگویم که در قبال این چه پاسخی دارم، با یک نافرجامی منتهی شده‌ایم با یک ناکامی نسبی مواجه شدیم و تحولات درونی که آدم میل ندارد آن را ببیند، جوامع که قدرت دارند و سعی در استمرار تحت عنوان استمرار ارزشهای انقلاب (بنده به هیچ عنوان به استمرار انقلاب عقیده ندارم، انقلاب یک پدیده و رویدادی می‌شود که تجدید نظر ساختاری می‌کند، بستر متفاوتی ایجاد می‌شود که منطبق مختلفی را اقتضاء می‌کند)

مسئله استمرار انقلاب از لحاظ تاریخی به وسیله دیگران مطرح شد، آن هم برای یک مشکل به اصطلاح تجزیه و تحلیل ایدئولوژیکی زمان خاص خودشان. انقلاب فرهنگی در چین هم که تحت عنوان «استمرار انقلاب» و چرخش ارزشهای جدید و نگرشهای انقلابی جدید مطرح شد با نافرجامی مواجه شد و این یک حربه‌ای است برای استمرار قدرت Elite خاصی که حاضر نیستند، این چرخش خواص، چرخش نخبگان به شکل آزاد مطرح شود و می‌خواهند موتو پلی انحصار قدرت را داشته باشند با تمام آثار جانبی منفی که روز به روز هم شدیدتر می‌شود. آن مرحله طیبه که شما می‌فرمایید، برای من واقعاً ثقیل است. من چطور تصویر و تصور کنم آن مرحله طیبه مد نظر جنابعالی را که بشریت به آن نزدیک می‌شود.

در مباحث عنوان شد که تاریخ انقلاب ابدی نیست و انقلاب به عنوان یک رویداد حادث می‌شود و کارکرد خودش را انجام می‌دهد و در قالب حل مشکلات ساختار بوجود می‌آورد شما (دکتر قادری) به آن اشاره کردید. انقلاب می‌خواهد با ایجاد فرمایشیونهای جدید پاسخگوی نیازها باشد، لذا ما از یک طرف آن دیدگاه پارسونزی را داریم و از سوی دیگر دیدگاه باشلاری را داریم که اعلام می‌کند تاریخ ازلی و ابدی نیست ولی تاریخ وجود دارد. دقایق هر متنی هم در متن بعدی بازتاب دارد. آیا این دقایق توانست در ساختارها بازتاب یابد. تردیدی در این نیست که انقلاب اسلامی، انقلابی فرهنگی و ارزشی بود و می‌خواست این غایت‌ها را به طور نسبی اجرایی بکند. جناب آقای دکتر قادری به نظر شما آیا این ساختار توانست پاسخگوی این نیاز باشد؟

**دکتر قادری:** در رابطه با غایت انگاری بودن انقلاب و نفی آن از سوی جناب دکتر باوند، اجازه بدهید چند نکته‌ای را یادآور شوم شما توضیحی در جمله آن قضیه آوردید که «آیا بشریت را مجذوب خودش کرده است»، اینکه نتایج و تبعاتش چه بوده یک حرف است و اینکه دعوی آن دعوی غایت گرایانه‌ای است دعوی دیگری است. من فکر می‌کنم اصلاً نشود اسلام، مسیحیت، یهود یا برخی از مکاتب امروزی را بدون فرمول غایت‌گرایی و غایت انگاری فهمید، آن بحثی هم که ابتدای صحبتم باز کردم که این غایت‌گرایی کمک می‌کند یک دعاوی فرازمانی - اصطلاح یک دولت ابرمدت - این چیزی

بود که در ادبیات ما می‌گفتند در واقع یک وضعیت پایدار، جاودانه، رسیدن به یک مدینه فاضله، اینها همه خود یک نوع غایت است و وقتی این هست، سعی می‌کنند با آن نص‌گرایی خودشان را توجیه کنند و در واقع راهکار پیدا کنند. من منظورم غایت‌گرایی این نیست که مردم مجذوب شده‌اند و یک پیامی آورده شده است، اینها اصلاً در ذهنیت من نبود. من دارم به آن دعوی یا آن نظریه نهفته در این دکترین تاکید می‌کنم. البته چرا در اوایل انقلاب انزهان را به خود جلب کرد. نمونه خوبش «فوکو» بود که به ایران هم آمد، برخی از مقالاتش هم امروز با سرو صدا ترجمه و یا قرائت می‌شود که تصور می‌شود یک پیام جدید یا حرف و حدیث جدید داشته که آن حرف جداگانه‌ای است.

من روی این تاکید می‌کنم. این نکته‌ای که آیا من با مطلب آخر دکتر باوند موافقم، باید بگویم من بگونه‌ای دیگر مطلب را فهمیدم که دکتر باوند اشاره می‌کنند که انقلابات در واقع بخشی از آن پروسه تحولات هستند و لازم نیست انقلابات را یک تداوم جاودانه برایشان در نظر بگیریم. من این را موافقم و ابتدا خود این بحث را باز کردم که انقلاب فرازمانی هستند یا تاریخمند هستند و به همین قضیه دارم تاکید می‌کنم. اگر انقلاب تاریخمند باشد یعنی این که در تاریخ کلان یک جای خاصی را به خودش اختصاص می‌دهد و باید با آن چارچوب ببینیم. نباید با آن نگاهی بکنیم که انگار همواره باید وجود داشته باشد. ولی جناب آقای فارسی با ادبیاتی دیگر به این توضیح آقای دکتر اضافه کردید که آیا انقلاب یعنی این که عده‌ای می‌آیند در دست خودشان می‌گیرند و منافع خودشان را دارند، حالا شاید این اتفاق افتاده باشد ولی آقای دکتر نگاه عمومی خود را به انقلاب بازگو می‌کردند که انقلاب آن چیزی نیست که ما فکر بکنیم یعنی هزار سال دیگر مثل رایش سوم ادامه داشته باشد. حتی به نظرم می‌آید الان از آن پروسه و هسته ثقل انقلاب خارج شدیم چه برسد به ۲۰ سال و ۴۰ سال آینده که بخواهیم باشیم.

ببینید یک تفاوتی را جناب فارسی اشاره کردند که تا حدی من با این تفاوت موافقم که می‌گفتند به نوعی انسان‌شناسی و نوعی جامعه‌شناسی اعتقاد دارند که دیگران شاید منظور در این جلسه من و دکتر باوند هستیم اعتقادی نداشته باشیم. مثلاً از انسان‌شناسی و حیاتی صحبت کردید و از این که تحصیل‌کردگان خارجی به این حیات طیبه خیلی معتقد نباشند البته دکتر باوند که استاد بنده هستند. در باب ایشان نکته‌ای ندارم که بگویم ولی من تحصیل کرده داخل هستم و به انسان‌شناسی و حیاتی اعتقاد

دارم ولی نه این که انسان‌شناسی و حیاتی در صحبت‌های جناب عالی حداقل دو مفروض بحث نشده دارد: ۱- انسان‌شناسی و حیاتی که نوعی تکامل تاریخی و خطی در آن نهفته است و شما می‌خواهید بر همین اساس ببینید. ۲- انسان‌شناسی و حیاتی که واجد نوعی دو قطبی است. یعنی می‌گوید انسان یا گوسفند است یا گرگ است یا مثلاً انسان است و انسان هم همان تعابیری که دارد، حالت انتزاعی به آن می‌خواهد داده شود.

من اتفاقاً معتقدم که می‌توانیم با قرائت‌های دیگر به قضیه بنگریم. فرضاً امروز صحبت از مردم سالاری دینی می‌کنند، منظور چیست؟ توجیه تئوریک قضیه چیست؟ می‌توانیم یک جور دیگر هم ببینیم که فرضاً صدای مردم صدای خداست. یعنی این که مردم - به معنای کلیت مردم و برآیند آنها - اگر صدایی دارند این مقبول خداست، حداقل در آن برهه تاریخی خاص خودش. خوب یک بار بود ما این کار را انجام می‌دادیم در خرداد ۷۶ هم، آقای خاتمی دعویش این بود به عقیده من دعوی شکست خورده‌ای هم شد این که ما می‌خواهیم بگویم از دین قرائت دموکراتیک هم از آن می‌شود کرد، جمهوری خواهی هم از آن می‌شود کرد. و قرائتی که از آن آزادیها را پاس ندارد می‌شود کرد. خوب بعد به جایی رسیدیم که این را تبدیل کردیم به مردم سالاری دینی و یک پیچهای خاصی را به قضا یا دادیم و یک فضای دیگر ایجاد شد.

یک بار شما می‌فرمایید انسان‌شناسی و حیاتی، می‌پرسم آیا منظورتان این است که صدای مردم صدای خداست، آیا به این گونه که در آرای اهل سنت طرح می‌شد که مثلاً می‌گفتند خلافت جزء مصالح عامه است و چون جزء مصالح عامه است به مردم واگذار می‌شود. خیلی‌ها هم اعتقاد دارند که چه در شیعه و چه در سنی خلافت یک امر فرضاً متشرعانه بوده، نه یک امر شرعی بوده، بگویم چون متشرعند این کار را انجام می‌دهند خوب یک حرف است. این که مثلاً بخواهیم از دل دین نظامهای سیاسی - اجتماعی آزادی خواهانه را در بیاوریم من به شخصه موافق نیستم. من معتقدم اگر دین نظام سیاسی - اجتماعی دارد کاملاً مقتضیات زمانه خودش است در خلأ یک نوع کدهای قانونی اجتماعی یک کارهایی را انجام می‌دهد وگرنه از دل این نه می‌شود یک نظام استبدادی مستقل در آورد و نه آزادی خواهانه. هر دو وجه قضیه را می‌گویم و بر آن تاکید دارم. یک پیامی دارد و یک وضعیت دیگری دارد که باید باشد این ادبیاتی که آقای فارسی به

کار بردند، اسلام ناب محمدی (ص)، ما بیابیم واقعاً به سر این مسئله نگاه بکنیم در ابتدای انقلاب که این واژه وجود نداشت. وقتی آمدیم یک کاری کردیم بعد احساس کردیم یک خطی باز شد، یک تفسیر دیگری ایجاد شد، گفتیم اسلام محمدی (ص) دوباره یک برهه دیگر به مشکل برخوردیم، گفتیم اسلام ناب محمدی (ص) یعنی مرتباً کلاممان را پرطنین کردیم فکر کردیم که در واقع این Contrite هم می‌شود، عینی هم می‌شود و اتفاقاتی هم می‌افتد، من این را می‌فهمم که بخواهیم با دیدگاه هرمنوتیک نگاه بکنیم که این دیدگاه هم لزوماً غربی نیست. تاویل‌گرایی است که رگه‌هایی از آن در سابقه سنت خودمان هم بوده، ما فکر می‌کنیم یک اسلام ناب محمدی (ص) وجود دارد و هرچه دیگر است در واقع اسلام آمریکایی است و اسلام وهابیت و... قرائت‌های مختلفی از اسلام وجود دارد. انسان‌شناسی متعددی از انسان وجود دارد. بهمین دلیل است که وقتی من تحولات مردم را پس از فوتبال می‌بینم، این‌ها را به او باش نسبت نمی‌دهم. قبول دارم که ممکن است درون آنها او باشی هم وجود داشته و نمی‌خواهم قداست مردمی ببخشم.. که اصلاً به آن اعتقادی ندارم - ولی در یک نگاه جامعه‌شناسانه یک مشکلات جدی ساختاری وجود دارد که حالا یک محملی پیدا کرده که خودش را آشکار می‌کند. زود آن را دچار بار اخلاقی نمی‌کنم که بگویم اینها شرورند و گرگ صفت و... هستند. من اتفاقاً معتقدم مدعیان نص‌گرایی در ایران ذهنیت بسیار بسیطی دارند و این یک مقدار مشکل به خود آقایان برمی‌گردد. یعنی نص هم می‌توانستیم وسیعتر از این ببینیم. نکته دیگر تحول روحی مردم ایران است که جناب فارسی به آن اشاره نمودند، آن تحول روحی را با نوعی تامل باید بدانیم. یک مقدار که به خودمان متمرکز می‌شویم فکر می‌کنیم کاری را کرده‌ایم که بشر در آن پویا نبوده است و هیچ‌جا هیچ اتفاقی در این زمینه نیفتاده است. راه دور نرویم، همین هند در سالهای ۱۹۴۶ و ۱۹۴۷ یعنی هند زمان گاندی، یعنی مردم با تحمل عظیمی که مردم با همه نوع خرافات و مشکلات ساختاری که البته تحمل فوق‌العاده‌ای است. یا ویت‌کنگ‌ها را نگاه بکنیم، واقعاً الان شما نام‌های ویت‌کنگ‌ها را بگذارید آن الفاظ و اسامی بومی خودشان را حذف کنید با نام‌های بسیجی ما تفاوتی ندارد؛ یعنی جان گذشته و فداکار، خوب تحول روحی، خاص ما نبوده است در جاهای دیگر هم وجود داشته است و این‌ها هر کدام یک سبب و علتی دارد. نکته این که آیا تحول روحی لزوماً حکایت از آگاهی هم می‌کند؟ من فکر می‌کنم در بحث‌های معرفت‌شناسی

امروز، در این باب حرف و حدیث بسیار است، یعنی لزوماً تحول روحی بیانگر آگاهی نیست، ممکن است باشد و ممکن است نباشد، من می‌خواهم بگویم الزام آور نیست. اگر مردم ما در سال ۵۷ شعار می‌دهند آزادی؛ یعنی این که آزادی یک امری است که آگاهانه انتخاب کرده‌اند، در دلشان وجود دارد، شعورمند است و...، من به جد، اعتقاد دارم که نوعی کنش اجتماعی است که به مرور باید فراهم شود. یعنی ما امروز نسبت به سال ۵۷ آگاهتر هستیم نه به خاطر تکاملی قضیه به خاطر تولید اجتماعی و امر اجتماعی که آمده است و چنین صورتی گرفته است. واقعاً اگر ما تصورمان این است که انقلاب به تصور جنابعالی یک حیات طیبه و پرشور و سالم و شاداب برقرار می‌شود یک مشکل تئوریک پیدا می‌کند یعنی نوعی گسست مطلق را روی پیشینه خودمان قائل می‌شویم. مگر امکان دارد که چه در سطح رهبران و چه در سطح مردم، یک دفعه تحول عظیمی و عجیب و غریبی صورت بگیرد که انگار نه انگار که ریشه‌هایی دارند و خلیقات و باور و افکار و... آنها با گذشته فرق پیدا کرده، زمان پیامبر هم این اتفاق نیفتاد. یعنی این طور نبود که انسانها اغراق گونه متحول شوند. انگار که جامعه کن فیکون شده است، خوب زمان پیامبر هم انسان‌ها با همه خواسته‌های وجودیشان و ساخت‌های اجتماعی‌شان فعال بودند. انقلاب هم همین طور است. این چنین نیست که انقلاب یک گسستی بوده باشد و فکر کنیم که تحول روحی یک چیزی است که سابقه‌ای نمی‌تواند داشته باشد با همه آن مخدوشیت‌های قبلی در تماس است و توأم شده است. چنانکه بخشی از مشکلات ما همان مشکلات گذشته است بدون آنکه نظام موفق شده باشد آنها را حل کند. در بعضی موارد نه تنها حل نکرده بلکه به همان راه کارهای قبل از انقلاب هم متوسل می‌شود. این چیز خیلی متفاوتی را در اساس ایجاد نمی‌کند.

اما این که پرسیده شد منظورم از کمال چیست باید بگویم من مایل نیستم واژگان معادل خارجی را به کار ببرم همچنان که فکر می‌کنم ما ایرانی هستیم (البته با پوزش) وقتی می‌گوییم کمال، فهم خودمان را بازگو می‌کنیم، ولی کمال به جهت فلسفی که شما تاکید می‌کنید آن Perfect که ما داریم یک اصلاحی است که قبل از اسلام، قبل از مسیحیت و ارسطو و برخی از جوامع دیگر بوده، در چین بوده و در جاهای دیگری هم بوده، فرق در این می‌شد که یک طرح و تدبیری برای انسان وجود دارد وقتی انسان به آن و تدبیر یعنی پتانسیل نهفته‌اش و بالقوه‌اش دست بیابد و فعلیت پیدا کند به کمال رسیده



است. این با تکامل جوامع، با تکاملی که بخواهیم سیر خطی برای جوامع قائل شویم خیلی متفاوت است. آن Perfect می‌شود و این Development. این یک بعد اجتماعی دارد و آن یک بعد فردی دارد. اصلاً ما در انقلاب، لیبرالیسم را محکوم می‌کنیم حالا من نمی‌خواهم از لیبرالیسم غربی دفاع کنم و نمی‌خواهم بکنم، ولی چیزی است که فراموش می‌کنیم نوعی فردگرایی دینی، ادیان موجد آن شدند. وقتی به من می‌گویند روحت وجود دارد و جسمت رستخیز پیدا می‌کند نوعی فردیت را هم به من می‌بخشند که این فردیت با فردی که در مدونیت است متفاوت است ولی یک نوع حقوق پایه را هم به من می‌دهند، دیگر در جمع نمی‌توانند من را منحل کنند. برای همین من کمال را طرح و تدبیر، می‌بینم. ولی اعتراض خودم این است که این طرح و تکمیل یکسان نیست و اصلاً وجود خارجی ندارد که ما فکر کنیم یک نقشه‌ای مشخص است. همه باید براساس آن حرکت بکنند. استعداد من باید بالفعل شود من می‌توانم دارای کرامت شوم بدون آن نقشه مشخص کامل می‌توانم خطوط راهنمای عمومی‌اش را داشته باشم آن هم با تفسیر کاملاً متعدد نه تک تفسیری.

استاد جلال‌الدین فارسی: مشخص شد که اختلاف نظر ما ناشی از حق و باطل بودن منابع فکری ما نیست، بیشتر به لحاظ تنوع منابع فکری ماست که هر کدام اینها را از یک زاویه می‌بینیم و شما ملاحظه می‌فرمایید که جامعه شناسان غرب هم تتبعات خوبی که کردند، همین چیزی را که شما می‌فرمایید، آنچه در انقلاب اسلامی رخ داده رشد مردم، تحول روحی مردم، اعتلای مردم این به نحوی در هند هم رخ داده و مردم هند هم اگر آن تحول درونی آنها رخ نمی‌داد بر استعمار پیروز نمی‌شدند چرا که مردم نبودند که با استعمار همکاری کنند و یا گوسفندوار سر بسپارند به سلطه بیگانه تن بدهند. می‌فرمایند به ویت کنگ‌ها هم خیلی شباهت دارد، بله این را همین جامعه شناسان می‌گویند. «گی‌روشه» می‌گوید: باید پدیده انقلاب را به عنوان زمان اجتماعی تب آلودی تحلیل نمود که در آن مکانیزمهای روانی - اجتماعی، در ابعاد بسیار وسیعی جلوه‌گر می‌شود و در آن انسان خصلت جوانمردی یا از خود گذشتگی و خشمونت خود را به عالی‌ترین وجهی ظاهر می‌سازد. بنابراین ما در این کلیات اتفاق نظر داریم. در انقلاب فرانسه پس از آن مردم منحط شدند، سیر انحطاط پیدا کردند، به طوری که سربازهای

«ناپلئون» دزدی می‌کردند افسران خیانتکار شدند و این‌ها در فرانسه رخ داد. برای همین عرض می‌کنم که انقلاب تعلق به آن ملتی دارد که به آن اوج اعتلای اخلاقی رسید. این حالا سیری دارد که از دسترس ما خارج است یعنی مدیریت در این سیر می‌تواند حفظ این فضائل، جوانمردی و کمالات مردم را بکند و از آنها بهره‌برداری کند تا جامعه را به طرف آن اهداف برساند. البته ایشان می‌فرماید به کمالات‌های متنوع که در هر مذهب متفاوت است و هرکس کمال را یک گونه‌ای می‌پندارد. حال این که ببینیم وجه مشترک کمال چیست؟ آنچه در ایران اتفاق افتاده به چه نحوی است؟ آیا این توسعه سیاسی که اشاره فرمودید آیا کثرت عددی است یا با اعتلای افراد همراه است. کردارها پایه‌اش در منش انسان است و در علائق پست قرار دارد یا علائق عالی، یعنی آن چیزی که خود آدم می‌سازد و این طور نیست که ما با تعلیم و آموزش و... بتوانیم تعیین کننده باشیم. البته تا حدود کمی موثر هستیم ولی تصمیم گیرنده او است. اگر واقعاً کمالی نباشد و آن چیزی که در انسانها وجود دارد و بالقوه است و این را ما از قوه به فعل در می‌آوریم این یعنی شدن آدمی، اگر یک شدنی نباشد که در طول تاریخ از همه انسانها یک عده به فضایل مشترکی به کمالات ثابتی در پهنه جغرافیای فرهنگی و انسانی نائل بشوند آن وقت دیگر هیچ وقت به توافق نمی‌رسیم.

**دکتر باوند:** یک مسئله قابل ذکر مسئله نگرش تجدید نظر طلبانه‌ای بود که هر انقلابی آن را داشته است، من جمله انقلاب اسلامی ایران که معتقد است نظم و نسق حاکم بر منطقه و جهان، غیر عادلانه است و ساخته و پرداخته مصالح و منافع قدرتها بوده است، نهادهای بین‌المللی یک‌افزار دست این پدیده بوده‌اند. خوب طبیعتاً در مقابلش این ادعا و حرکت گروهی قرار می‌گیرند که طرفدار وضع موجود هستند، یعنی در مقام چالش بر می‌آیند. خوب هر انقلابی هم به تدریج براساس یک ارزشهای انتزاعی صرف استوار است ولی در گذر ایفای مسئولیت‌هایش به تدریج متوجه می‌شوند که یک سازگاری با واقعیت‌های نسبی جهان اطراف خودش داشته باشد، یک تغییر تدریجی بوده که فکر می‌کند و مدعی یک تغییر تاکتیکی است ولی در واقع یک تغییر استراتژی است.

نکته دوم صدور ارزشهای فرقه‌ای، مذهبی بود به صورت اشاعه آن، که من فکر می‌کنم در این مورد پدیده‌های دیگری را که باز خفته و غنوده بودند تحریک کردیم و

آنها را وارد یک رقابت و چالش کردیم مثل سلفی گری و... و آنها موفق شدند از ما پیشی و پیشی بگیرند. در شرق آفریقا، در پاکستان، در افغانستان در آسیای مرکزی و در این مورد ما در حقیقت سبب شده‌ایم که نه تنها وابستگان به ارزشهای فرقه‌ای ما به اصطلاح از یک موهبت رفاهی برخوردار شوند بلکه آنها را دچار مصائبی کرده‌ایم که هیچ گونه کمکی هم نمی‌توانیم بکنیم. عرض می‌کنم که ما در این ارزشهای فرقه‌ای، مذهبی با نافرجامی مواجه شدیم در مقابل رقبایی که از ما پیشی و پیشی گرفتند.

در مقابل اجرای ارزشهایی که ما در قانون اساسی مان پیاده کردیم به خصوص در حمایت از نهضت‌های آزادیبخش، جوامع اسلامی و محرومان جهان، در این مقوله هم به دلیل پایبندی به برخی از ارزشها سبب شده که واقعاً منافع اساسی و ملی خودمان را فدای پایبندی به این ارزشهایی بکنیم که هیچ منافع اساسی در آن نداشته است و امروز هم روز به روز دچار این مشکلات ناشی از این برخورد می‌شویم، این تا امروز ادامه دارد. پس در این مورد هم دچار دگرگونی‌هایی شده‌ایم که چه در چین و چه در جاهای دیگر در این هم تا حدود زیادی ناموفق بودیم. فراتر از همه این ارزشها، در درون جامعه خودمان به خصوص، در بعد اقتصادی، سبب شده است که این اصولی که در قانون اساسی ماست دست و پاگیر شود و ما را پی در پی دچار موانعی کند که بخصوص ما اعتقاد به یک نوع اقتصاد برنامه‌ای داریم در تعاونی و مالکیت خصوصی. ما الان با مشکلات اقتصادی که روبه رو شدیم مادامی که اصلاح قانون اساسی را نکنیم و یک تجدید نظر در ساختار شورای نگهبان نکنیم، چون مسائل اقتصادی، مالی، اجتماعی، آن چنان پیچیده است که با صرف اطلاعات حوزوی نمی‌توان این مسائل را ارزیابی کرد. بنابراین مادامی که این اصلاحات در قانون اساسی ما، در اصول قانون اساسی صورت نگیرد، در ساختار شورای نگهبان انجام نگیرد. در بعضی مصوبه‌ها مثل قانون کار صورت نگیرد، در برنامه پیش بینی شده سوم ما در صورتی که این موانع از بین نرود میزان بی‌کاری‌ها از ۳ میلیون کنونی به ۶ الی ۷ میلیون اضافه خواهد شد. ما دوراه برای این مشکلات داخلی داریم:

- ۱ - مسئلهٔ پس‌انداز ملی که پس‌انداز ملی ما قبل از انقلاب در حدود ۳۸ درصد بود و اکنون ۱۰٪ است و این مسئله از جمله Spokolaitiv است به اصطلاح، یک اقتصاد Productive و اشتغال‌زا نیست، بنابراین کافی نیست و بسیار ناچیز است.

۲- استقراض از وام گرفتن است، وام گرفتن محدود است و نظارت‌هایی در پی دارد. کشوری که وام می‌دهد می‌خواهد تمام نیازها و کالاهای همان کشور خریداری شود و اگر سوختی هم در این رهگذر شامل شود، آن مسئول نیست و بانک مرکزی ما باید بازپرداخت آن را تضمین بکند، بنابراین چاره‌جو نمی‌تواند باشد، جذب سرمایه خارجی یا به صورت مشاورت است یا به صورت Service contract است؛ یعنی به صورت مقاطعه، آن در کاوشش هیچ چیزی ندارد یعنی کشوری که این امتیاز را دارد مسئولیت سوخت و سوزش را ندارد، اگر کلی سرمایه‌گذاری کرد و نهایتاً به نتیجه نرسید، آن مسئله‌ای که در استقراض وام عرض کردم را به دنبال ندارد. بنابراین موانع تا به امروز وجود دارد، و نظام جمهوری اسلامی ایران نتوانسته پاسخگوی این نابسامانی‌ها و نارسایی‌ها باشد. حتی حرکت به اصطلاح Reformist که عکس‌العملی بود ناشی از همین نارسایی‌ها، و آن انتظاراتی که می‌رفت شاید موفق شود و بتواند تا حدود زیادی برطرف بکند و تاکید بر مردم سالاری و شایسته سالاری کرد، متأسفانه در این انتخاب اخیر هم در همان چرخش بسته، جابه‌جایی همان افراد بسنده شد. یعنی شایسته سالاری یک شعار انتخاباتی بود، در عمل فرصت ندادند یا مصلحت ندیدند، و مردم سالاری با توقف‌ها مواجه شد. اگر اصلاح‌طلبی و وضعیت‌گریزناپذیر جامعه ما را پاسخگو نباشد به سوی رادیکالیسم سوق پیدا می‌کند به خصوص برای طبقه جوان و یک نوع بی‌تفاوتی برای طبقه بالاتر. بنابراین عکس‌العمل‌هایی که نشان داده می‌شود که باز ناشی از عدم توانایی در پاسخگویی به این مسائل است. وقتی یک نظامی ناتوان شود به تدریج به خشونت روی می‌آورد و سعی می‌کند با ابزار قدرت وارد شود. یعنی یک بازگشت منفی نسبت به کل سیستم و نظام پیدا می‌کند.

به هر حال این مباحث که مطرح می‌گردد بحثی است که ما بتوانیم چاره‌جویی مشکلات و نابسامانی‌ها و آسیب‌شناسی‌های جامعه خودمان شویم که ان‌شاءالله امیدواریم با حضور جناب عالی و دیگران این امر انجام شود.

📖 با تشکر، این طور که نشان داد ما نقطه‌ای از اقیانوس آسیب‌شناسی را پشت سر گذاشته‌ایم. آسیب‌شناسی مطالب و مباحث وسیعی را می‌طلبد که می‌شود آنها را شکافت و به آنها پرداخت.

آنچه که مطرح شد این بود که مشکل اساسی این است که به انقلاب اسلامی و وجه مردمی‌اش بیشتر توجه کنیم. آن کمال فردی را که در افراد به وجود آمده است. آن تحولی که بوجود آمده است و بر آن شده است که از سطح فردی به سطوح جمعی تسری پیدا کند از این رو آن تحول در صحنه اجتماع و در شعارهای انقلابیون تجلی پیدا کرد و در شعور اجتماعی مردم گسترش یافت. ولی آن روحیه باقی نماند که نهادینه شود و به آگاهی برسد و در قالب فرمایشیون‌ها تجلی پیدا کند. پاسخگویی آن شعارها باشد. اگر این تحول روحی مردم به یک آگاهی و بصیرت فزاینده تبدیل می‌شد به گونه‌ای که این‌ها یک همگرایی معطوف به بصیرت سیاسی با همدیگر داشته باشند. این فقدان وجود همگرایی بین شعور اجتماعی و شعارها خودش دچار پارادوکس‌های خاص شد. این پارادوکس‌ها حل نشد و موجب شد همیشه این شکاف‌ها فزاینده شوند. چالش‌های دیگر از همین حوزه برخاست، اصلی‌ترین چالش که در واقع پیش روی انقلاب اسلامی وجود دارد در مجموع این چالش میان هیأت انقلابیون، هیبت انقلابیون و اداره کنندگان جامعه انقلاب اسلامی و مردمی است که دارای یک روحیه عدالتخواهی و استقلال‌طلبی و آزادی بودند و این خودش دارای پارادوکس‌هایی است که چالش‌های خاصی را ایجاد می‌کند.

**دکتر قادری:** می‌بخشید، اگر این مطالب را به عنوان جمع بندی می‌گویید، بنده با همه آن موافق نیستم. بنده آن قدر که شما مردم را منزله می‌بینید، نمی‌بینم.

پرتال جامع علوم انسانی

پی‌نوشت‌ها:

۱. المدثر/ ۵۰-۵۱.

۲. الفرقان / ۳۳.



پروشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی